پیشخوان

نظری و گذری بر
خاطرات آیت‌الله سیدمحمد خامنه‌ای

بازخوانی یک تجربه تدوین شده

■ شاهد توحیدی

اثری که هم اینک در معرفی آن سخن می‌رود، خاطرات اندیشمند گرانمایه آیت‌الله سیدمحمد خامنه‌ای را در بر دارد. این مجموعه حاصل تلاش واحد تاریخ شفاهی مرکز اسناد انقلاب اسلامی است و توسط همین نهاد نیز، روانه بازار نشر شده است. تارنمای ناشر در تبیین اهمیت این دست از آثار، به نکات پی‌آمده اشارت برده است:

«از نگاه بسیاری از صاحب نظران، یکی از مهم‌ترین کارکردها و دستاوردهای تاریخ در جوامع بشری، انتقال تجارب نسل‌های پیشین به آیندگان است. بنابراین و از این منظر، تاریخ را می‌توان بستری برای انتقال تجربیات و محملی برای تجربه اندوزی آدمی دانست. اما سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود، آن است که مگر انسان پیاپی در حال کسب تجربه در زندگی شخصی و از محیط پیرامونی خود نیست که نیازمند به تجربیات گذشتگان خود باشد. جواب این سؤال، در تفکیک میان دو مبحث تجربه‌کردن و شناخت تجربه نهفته است. در قسمت اول انسان لاجرم و ناگزیر در طول حیات خود، در معرض تجربه است، اما تجربه کردن به معنای شناختن تجربه نیست، چون شناخت تجربه منوط به تحقق سه شرط است: اولاً توصیف تجربه به واسطه مهارت و دانش، ثانیاً کشف و توضیح ارتباط میان حادث شدن یک تجربه با تجربیات دیگر افراد و ثالثاً تبیین چرایی حادث شدن تجربه و ارائه یک گزارش عملی نظام‌مند. با این تفاصیل اگر افراد یک جامعه، دائماً به بیان آنچه در زندگی خود و

آیت‌الله سیدمحمد خامنه‌ای

در حوزه فعالیت‌های خویش تجربه کرده‌اند و از آن تجربه شناخت یافته‌اند، همت گمارند و سپس آن تجربیات را پالایش کرده، شرح و بسط دهند و آنها را در قالبی نظام‌مند بیان کنند، با دانشی برخاسته از بستر جامعه مواجه خواهیم شد که آن را می‌توان دانش بومی نامید. دانشی که بر پایه تاریخ شفاهی و خاطرات افراد جامعه پی‌ریزی شده است و این قابلیت را دارد که در همه زمینه‌ها و موضوعات که به انسان و محیط پیرامونی او مربوط می‌شود، تسری یابد. در ایران نیز انتقال تجربیات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی و... از نسلی به نسل دیگر، به روش‌های مختلفی از جمله شیوه خاطره نگاری - که یکی از سبک‌های تاریخ نگاری به شمار می‌رود- از اواسط دوره قاجار بروز و ظهور یافت. اما بیشتر این خاطره نگاری‌ها، به دلایلی از جمله نپرداختن راوی خاطرات به علل و چرایی وقوع حوادث تاریخی، ترسیم ناقص حوادث و رویدادها در خاطرات، بی‌علاقگی بسیاری از رجال سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و... برای بازگو کردن خاطرات خود و به دنبال آن رعایت نکردن توالی تاریخی در بیان خاطرات و تجربیات نسلی به نسل دیگر و... باعث شد آن گونه که می‌بایست شناخت تجربه حاصل نگردد. با وجود این، مراکز، سازمان‌ها و مؤسساتی در ایران وجود دارند که با وقوف به این مهم در گردآوری خاطرات شخصیت‌های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی و... این مرز و بوم تلاش و کوشش می‌نمایند، تا زمینه را برای انتقال تجربیات و خاطرات نام‌آوران حوزه‌های مختلف به نسل‌های آینده فراهم آورند که در این میان مرکز اسناد انقلاب اسلامی با توجه به رسالتی که در جهت تدوین تاریخ انقلاب اسلامی بر دوش دارد، به ضبط و ثبت و تدوین خاطرات پیشگامان انقلاب اسلامی همت گمارده و اینک با افتخار جلد نخست از خاطرات آیت‌الله سیدمحمد خامنه‌ای را، تقدیم می‌دارد....»

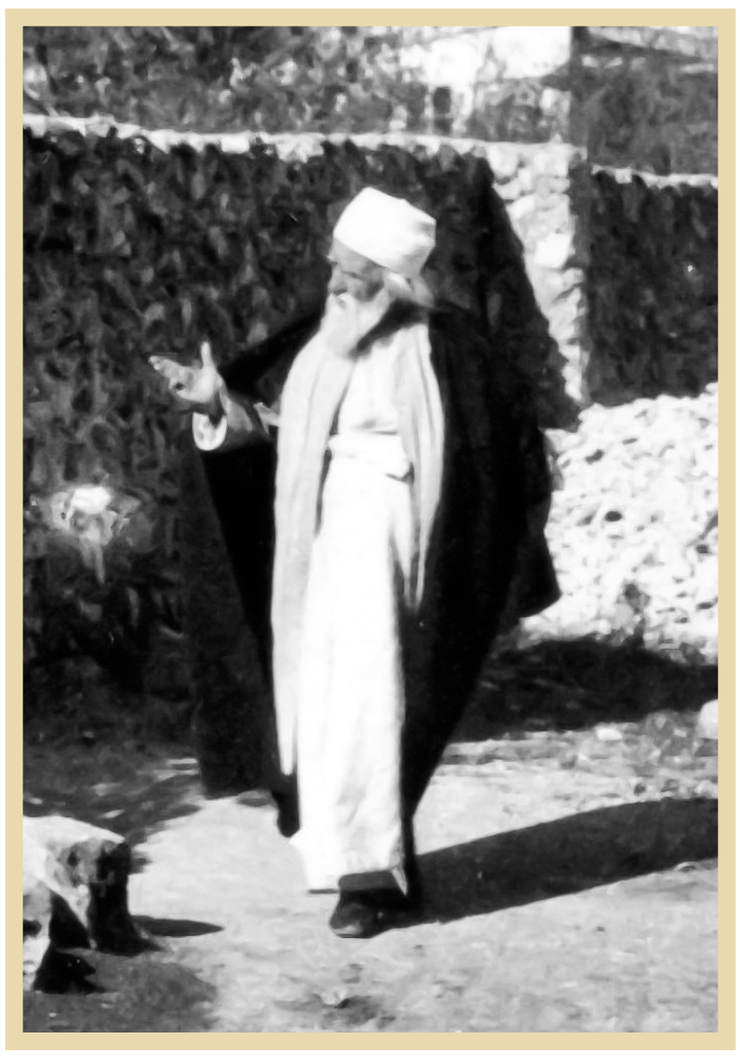

عباس افندی در اقامتگاه خود در فلسطین

عباس افندی و تعأمل با اشغالگران قدس، به مثابه راز بقاء!

قطعه امریکا نزد اهل حق میدان اشراق انوار است!

■ مریم صادقی پری

۷ آذر سالمرگ دومین پیشوای بهاییت، عباس افندی معروف به «عبدالبهاء»ست. عباس افندی فرزند ارشد حسینعلی نوری ملقب به بهاءالله است که در ۵ جمادی‌الاول ۱۲۶۰ در تهران به دنیا آمد. از ۹ سالگی به همراه پدر از ایران خارج و در شهرهای بغداد، ادرنه و عکاء ساکن شد. دوران رهبری او بر این جریان، فصلی نو را برای آنان رقم زد و با رفتن به دامن انگلستان، توانستند به حیات خود ادامه دهند. در مقال پی‌آمده گوشه‌ای از زندگی عبدالبهاء مورد واکاوی قرار می‌گیرد. امید آنکه تاریخ پژوهان و عموم علاقمندان را، مفید و مقبول آید.

■■■

■ **غلبه بر برادری که ادعای جانشینی داشت**

بحران جانشینی بهاءالله، تا حدود زیادی یادآور بحران جانشینی سید کاظم رشتی و سید علی محمد باب است. کانون اصلی بحران، مناقشه رهبری میان عباس افندی و برادرش محمدعلی بود. منشأ این مناقشات، صدور «لوح عهدی» از سوی میرزا حسینعلی بود که در آن، جانشین خود را عباس افندی (و به تعبیر او: غصن اعظم) و بعد از او محمدعلی افندی (غصن اکبر) معین کرده بود. او در این لوح، ضمن تأکید بر اینکه به (انزال آیات) اشتغال داشته، پیروانش را به دوری از کینه و نزاع و سخنان ناروا فراخوانده و توصیه کرده بود که زبان را به گفتار زشت نیالایند و گویا به یاد منازعات گوناگون گذشته خود و برادرش، عبارت قرآن «عفا الله عما سلف» (خدا آن چه را که پیش از این روی داد، می‌بخشد) را افزوده بود.[1] برخلاف وصیت بهاءالله بعد از مرگ وی، اکثر منسوبین او به غیر از هفت نفر با محمدعلی همراه شدند و در مقام انکار جانشینی عبدالبهاء بر آمدند، کار به جایی رسید که حتی وی را خارج از «بهاییت» خواندند.[2] بار دیگر منازعات آغاز شد و هر یک از دو طرف، در نوشته‌هایشان از تعبیرات زشت و نسبت‌هایی چون: سرقت اوراق و الواح و احکام، در حق یکدیگر دریغ نکردند[3] اما سرانجام عبدالبهاء بر برادر فائق آمد.

■ **ریاکاری به شیوه بهاییگری**

عبدالبهاء در مقام رهبری بهاییان و با تأکید بر اینکه هیچ ادعایی جز پیروی از پدرش و نشر «تعالیم» او ندارد، با توجه به اوضاع اجتماعی و دینی و به منظور جلب رضایت مقامات عثمانی، رسماً و با التزام تمام، در مراسم دینی اسلامی از جمله نماز جمعه شرکت می‌کرد و به بهاییان سفارش کرده بود که در آن دیار به کلی از سخن گفتن درباره آیین جدید بپرهیزند.[4] در ماه رمضان، مانند مسلمانان، وی و دیگر بهاییان با وسواس زیاد رعایت این ماه را می‌کردند.

■ **برساختن آرامگاه باب**

با قیام ترکان جوان و خلع سلطان عبدالحمید از سلطنت، محدودیت‌های سیاسی و اجتماعی عبدالبهاء از ناحیه حکومت برطرف شد. در اولین اقدام، عباس افندی تصمیم به ساخت آرامگاهی برای باب، در کوه‌های کرمل گرفت. «فضل الله نورالدین کیا» کنسول یار ایران در فلسطین تحت قیومیت انگلستان، در این باره در خاطرات خود می‌نویسد: «پس از استقرار حکومت انگلیس در فلسطین، بهاییان آزادی کامل پیدا کرده و در بالای کوه کارمل، باغ مفصلی که یکی از نقاط مصفا و دیدنی توریستی در شهر حیفا می‌باشد، احداث کردند. در وسط این باغ، مقبره‌ای به سبک آرامگاه‌های ایرانی با کاشی کاری‌های اطراف و گنبد مخصوصی ساختند که چند تن از سرکردگان بهاییان در آن محوطه دفن شده‌اند....»[5]

آیت‌الله ناصر مکارم شیرازی نیز در باب تکاپوی عبدالبهاء پس از آزادی توسط انگلستان و آغاز سفرهای تبلیغی به نقاط مختلف جهان، چنین آورده است: «پس از تسلّط انگلیس بر فلسطین، عباس افندی از سال‌ها حبس و تحت نظر بودن آزاد شد. با آن همه امکاناتی که تحت اختیارش قرار داده بودند، به توسعه بساط استعماری خود پرداخت. پا از محیط فلسطین فراتر گذاشته و برای تبلیغ مرام بهایی، در تاریخ ۱۳۳۰ هجری قمری سفری به مصر و از آنجا به فرانسه و انگلستان نمود. سپس سفری نسبتاً طولانی به امریکا داشت و از شهرهای آن دیدن کرد و در محافل مختلف سخنرانی‌ها نمود. در همین مقطع، رابطه بهاییان با امریکا شروع شد. آیتی در کواکب الدّریه، از روزنامه واشینگتن نقل می کند که در آن نوشته‌اند: «عباس افندی مبعوث از جانب خداست، عباس افندی که ۴۰ سال محبوس بود و اکنون چهار سال است خلاصی یافته، یک ثلث از مردم ایران را تابع خود ساخته و مذهب خود را در تمام ممالک مختلفه روی زمین نشر داده است....»

■ **سفر به مصر، کشورهای اروپایی و امریکا**

پس از اتمام ساخت مقبره باب، عباس افندی تصمیم گرفت برای تقویت نفوذ بهاییان، سفرهای تبلیغاتی را انجام دهد و از فلسطین به مصر و از آنجا به اروپا و امریکا رفت. آنچه در این سفرها، بیش از هرچیز دیگر خودنمایی می‌کند، شیفتگی وی به تمدن پرزرق و برق غرب است. برای نمونه در دیدارش از پاریس می‌گوید: «پاریس در هر مسئله‌ای شورانگیز است!»[6]

تا قبل از این سفرها، بهاییت به عنوان یکی از شاخه‌ها و انشعابات مکتب تشیع شناخته می‌شود و برخی آن را، جزئی از تصوف می‌دانستند. حتی سران بهاییت برای اثبات حقانیت خویش، از آیات و روایات استفاده می‌کردند. اما ارتباط با غرب جهت آنها را تغییر داد و رسماً برائت خویش را، از سایر ادیان من جمله اسلام ابراز کردند. عبدالبهاء در این سفرها، سخنرانی‌هایی را ایراد و با بسیاری از انجمن‌ها و مجامع به گفت‌وگو نشست. او در تمام این دیدارها و سخنرانی‌ها، از آزادی دینی و سیاسی سخن می‌گفت. در همین خصوص در یکی از سخنرانی‌هایش در امریکا می‌گوید: «تعصب دینی، تعصب مذهبی، تعصب وطنی و تعصب سیاسی هادم بنیاد انسانیست... دین یکی است، همهٔ روی زمین یک کره است، یک ارض است، خدا تقسیمی نکرده اینها اوهام است!»[7] برداشتن تعصب دینی از جمله شعارهایی بود که تشکیلات بهاییت سر می‌دهد و در واقع همان خواسته دول غربی، برای سکولاریزه کردن ساختار سیاسی ایران بود. به گفته جلال آل احمد، بهایی‌ها موضع‌گیری در مقابل حکومت را فراموش کردند و فقط در مقابل روحانیت ایستاده‌اند، به طوری که تنها روحانیت را مانع پیشرفت مملکت می‌دانند و غافل از این هستند که استعماری هم هست و حکومت‌های دست‌نشانده استعمار موجب نابسامانی اقتصادی و عقب‌افتادگی می‌شوند.[8] هرمان رومر متکلّم روحانی پروتستان، معتقد است که بهاییت در فرانسه، خاستگاه یهودی دارد. به طوری که دریفوس یهودی، نقش بسیار مهمی را در سفر عبدالبهاء به پاریس ایفاء کرد و تشکیلات جهانی «آلیانس ـ اسرائیلیت» به واسطه کمک‌های همه جانبه خود به یهودیان در شرق، تبدیل به پلی برای نفوذ بهاییت به فرانسه شد. رومر به علاوه تأکید داشت که یهودیان ایرانی در داخل ایران، برای به چالش کشیدن اسلام، فرقه بهاییت را متحد خود یافته و هم پیمان خویش تلقی می‌کردند.[9] از دیدگاه هرمان رومر در جریان انقلاب مشروطیت ایران، بهاییت با شعار جهان وطنی آرمان‌گرایانه و غیر واقعی خود، به علائق ملی و منافع ایرانیان خیانت کرد. در این ارتباط، رومر اشاره می‌کند که عباس افندی، عملاً بر ضد نهضت مردم سالاری ایرانیان دسیسه کرد و با دیپلمات‌های روسی و انگلیسی سازش و تفاهم داشت. به گونه‌ای که به بهاییان شهرهای تهران و تبریز، به شدت توصیه کرده بود که از محمدعلی شاه جانبداری کنند و به علاوه آنها را از شرکت در نهضت مشروطیت ایران نیز، بازمی‌داشت. رومر همچنین تأکید می‌کند که با پیروزی انقلاب مشروطه، نادرستی ادعای عباس افندی که برای محمدعلی شاه، حکومتی طولانی و خوشایند را پیشگویی کرده بود، بر همگان روشن شد. رومر با یادآوری فشارهای وارده از سوی روسیه و انگلستان به ایران و اتحاد آن دو قدرت در تقسیم خاک آن به دو حوزه نفوذ در ۱۹۰۷م، بیان می‌دارد که روابط عبدالبهاء در عکاء با ارتش‌های خارجی و کارگزاران آنها در ایران، چیزی جز یک خیانت بزرگ به کشور ایران نبوده است.[10] سفر سال‌های ۱۹۱۳-۱۹۱۱ عباس افندی به اروپا و امریکا، سفری کاملاً برنامه‌ریزی شده بود. بررسی جریان این سفر و مجامعی که عباس افندی در آن حضور یافت، نشان می‌دهد که کانون‌های مقتدری در پشت این ماجرا حضور داشتند و می‌کوشیدند تا این پیغمبرِ نوظهور شرقی را، به عنوان نماد پیدایش مذهب جدید انسانی آرمان ماسونی – تئوسوفیستی معرفی کنند. عبدالبهاء در این سفر طی سخنرانی‌های متعددی که در مجامع گوناگون (عمدتاً ماسونی) آن دیار ایراد نمود، صراحتاً از انگلیس و امریکا جانبداری کرد! برای نمونه، وی در یکی از سخنرانی‌های خود (در منزل میسیز کراپر، در سال ۱۹۱۱) مدعی شد: «اهالی ایران بسیار مسرورند، از اینکه من آمدم اینجا! این آمدنِ من اینجا، سبب الفت بین ایران و انگلیس است. ارتباط تام (بین دو کشور) حاصل می‌شود و نتیجه به درجه‌ای می‌رسد که به زودی از افراد ایران جان خود را برای انگلیس فدا می‌کنند! و همین طور انگلیس خود را برای ایران فدا نمایدا!»[11] عبدالبهاء در میان جمعی از سوداگران امریکایی، «نورِ انسانیت را در نهایت جلوه و ظهور در چهرهٔ آنان مشاهده می‌کند!». وی به آنان گفت: «قطعه امریکا نزد حق، میدان اشراق انوار است!».[12] وی همچنین خطاب به ایشان گفت: «از برای تجارت و منفعت ملّت امریکا، مملکتی بهتر از ایران نه، چه که مملکت ایران مواد ثروتش همه در زیر خاک پنهان است، امیدوارم که ملّت امریکا سبب شوند که آن ثروت ظاهر گردد!».[13] عباس افندی در این سفر با برخی رجال سیاسی و فرهنگی ایران، چون سلطان حسین میرزا جلال‌الدوله (پسر ظل‌السلطان)، دوست‌محمد خان معیرالممالک (داماد ناصرالدین‌شاه)، سید حسن تقی‌زاده، میرزا محمد قزوینی، علیقلی خان سردار اسعد بختیاری و غیره ملاقات کرد.[14] این ماجرا که حمایت کانون‌های عالی قدرت جهان معاصر را از فرقه بهایی نشان می‌داد، بر محافل سیاسی عثمانی و مصر نیز تأثیر نهاد و عباس افندی پس از بازگشت از این سفر، وزن و اهمیتی یافت.[15]

■ **اعطای لقب سِر به عباس افندی، از سوی ملکه انگلیس**

آغاز جنگ جهانی اول در اوت ۱۹۱۴، امکان سفرهای بیشتر برای عبدالبهاء را سلب کرد. عبدالبهاء از طرف جمال پاشا فرماندار جدید سوریه، مورد تهدید قرار گرفته بود. در اواخر جنگ جهانی اول، در شرایطی که عثمانی‌ها درگیر جنگ با انگلیسی‌ها بودند و آرتور جیمز بالفور وزیر خارجه انگلیس در نوامبر ۱۹۱۷، اعلامیه مشهور خود مبنی بر تشکیل وطن ملی یهود در فلسطین را صادر کرده بود، مسائلی روی داد که جمال پاشا فرمانده کل قوای عثمانی، عزم قطعی بر اعدام عبدالبهاء و هدم مراکز بهایی در عکاء و حیفا گرفت. برخی مورخان منشأ این تصمیم را، روابط پنهان عبدالبهاء با قشون انگلیس می‌دانند.[16] منابع بهایی نیز نوشته‌اند که او مقدار زیادی گندم از املاک خویش ذخیره کرده بود و آنها را در اختیار قشون انگلیس گذاشت. لرد بالفور در همان روز وصول خبر به ژنرال النبی سالار سپاه انگلیس، در فلسطین دستور تلگرافی صادر و تأکید نمود که جمیع قوا در حفظ و صیانت حضرت عبدالبهاء و عائله و دوستان آن حضرت بکوشند.[17]

پس از آن خدمات و جاسوسی‌ها، عبدالبهاء از سوی ژنرال آلّنبی (فاتح انگلیسی قدس، در جنگ اول جهانی)، به لقب «سِر» (Sir) مفتخر شد و مدال قهرمانی «نایت هود» (Knighthood) را دریافت کرد.[18] عباس افندی به پاس مراحم دربار انگلستان دست به دعا برداشت: «پروردگارا! امپراطور بزرگ، ژرژ پنجم، پادشاه انگلستان را به توفیقات رحمانیات مؤید بدار و سایه بلندپایه او را بر این اقلیم جلیل [فلسطین]، پایدار ساز!»[19] نورالدین کیا در خاطراتش، به نکات در خور توجهی از حمایت انگلستان از بهاییان اشاره می‌کند. بهاییانِ سرزمین‌های فلسطین، شرق اردن و قبرس، اصولاً مورد توجه و اطمینان کامل مقام‌های انگلیسی حکومت فلسطین بودند، زیرا عباس افندی در خلال جنگ جهانی اول، علیه عثمانی‌ها به قشون انگلیس کمک‌های فراوانی کرده بود و به همین جهت توسط انگلیس‌ها، به وی نشان و لقب سِر داده شد. اکثر آنها در مقامات حساس دولتی، مانند فرمانداری، ریاست ثبت اسناد و مأموریت‌های بسیار بالایی در این سرزمین دیده می‌شدند.[20]

■ **دیدار با بن زوی، آغاز روابط نزدیک با اشغالگران قدس**

بهاییان از زمانی که تلاش‌ها برای یهودی کردن سرزمین‌های فلسطینی آغاز شد، روابط نزدیک خویش را با صهیونیست‌ها برقرار کرده بودند. آنان در اثر ملاقات با برخی از سران صهیونیسم (همچون بن زوی)، از طرح‌های نهان و آشکار صهیونیسم جهانی نسبت به فلسطین بی‌خبر نبودند. بن زوی (از فعالان صهیونیسم و رئیس جمهور بعدی رژیم اشغالگر قدس) خود به ملاقاتش (همراه با همسر خویش) با عباس افندی، در قصر بهجی (واقع در عکاء) تصریح دارد[21] و تاریخ این دیدار را نیز، در سال‌های ۱۹۰۹-۱۹۱۰ یعنی حدود ۴۰ سال قبل از تأسیس اسرائیل (۱۹۴۸ م) می‌داند که نشانگر عمق استراتژیک روابط میان سران بهاییت و صهیونیست‌هاست. (۲۲) عبدالبهاء در ۱۹۰۷م، برای حبیب مؤید (از یهودیان بهایی شده)، تشکیل اسرائیل را این گونه پیشگویی می‌کند: «اینجا فلسطین است، اراضی مقدسه است. عن قریب قوم یهود به این اراضی بازگشت خواهند نمود، سلطنت داوودی و حشمت سلیمانی خواهند یافت. این از مواعید صریحه الهیه است و شک و تردید ندارد. قوم یهود عزیز می‌شود... و تمامی این اراضی بایر، آباد و دایر خواهد شد. تمام پراکندگان یهود جمع می‌شوند و این اراضی مرکز صنایع و بدایع خواهد شد، آباد و پرجمعیت می‌شود و تردیدی در آن نیست!»[23] عباس افندی در سال‌های پایانی عمر خویش، عین‌الملک هویدا پسر میرزا محمدرضا قناد از عناصر نزدیک به خود را مأمور می‌کند که اداره کنسولگری ایران در حیفا را به عهده بگیرد. عین‌الملک بدون اجازه از وزارت امور خارجه، به فلسطین میرود و کنسولگری ایران در حیفا را - که ظاهراً متصدی ندارد- اداره می‌کند! او طی مکاتبات متعددی از وزارت امورخارجه می‌خواهد که به اقامت وی در حیفا صورت رسمی داده شود. در این مکاتبات، عین‌الملک خواستار تلاش برای بهبود وضعیت یهودیان ایرانی مهاجر به فلسطین و یهودیان مستقر در آن سرزمین بود. او در همین دوره با انعقاد قراردادهایی با شرکت‌های حمل و نقل زمینی و دریایی که دست‌اندر کار انتقال حجاج از طریق شامات به مکه بودند، سود فراوانی به جیب زد و مشکلات فراوانی را برای حجاج ایرانی به وجود آورد.[24] افراط عین‌الملک در امر تبلیغ بهاییت موجب شد، تا ایرانیان مقیم شام و فلسطین شکایات متعددی علیه او به تهران بفرستند. برای نمونه به یکی از این شکایات اشاره می‌کنیم: دمت اجلاء عظام هیئت وزرا محترمین و وکلای مجلس شورای ملی... استدعای این بیچارگان رعایت دولت علیه ایران در شام این است. جناب آقای حبیب‌الله خان (عین‌الملک) وقت ممکن ندارد که به کار رعیت یا به رعیت برسد از برای آن که شب و روز مشغول برای تبلیغ حضرات بهایی گردیده و روابط ایشان در عوض اینکه با پایتخت ایران داشته باشد روابط ایشان با حیفاست. در عوض این شخص معلوم الحال خود یک قونسول با کفایت مسلمان معین فرموده تا دعاگویی مشغول باشیم.»[25]

■ **پایانِ عباس افندی**

عبدالبهاء در سال ۱۳۴۰ق/۱۳۰۰ش، در پی بیماری‌ای نه چندان طولانی مُرد. پس از مرگ وی، هواداران و دوستداران غربی او، به اشکال گوناگون با بازماندگانش همدردی کردند. «وزیر مستعمرات حکومت اعلی حضرت پادشاه انگلستان، مستر وینستون چرچیل... تقاضا نمود مراتب همدردی و تسلیت حکومت اعلی حضرت پادشاه انگلستان را، به جامعه بهایی ابلاغ نماید... و ایکونت النبی نیز... اعلام نمود به بازماندگان فقید سر عبدالبهاء عباس افندی و جامعه بهایی، تسلیت صمیمانه مراتب ابلاغ نمایید...» جنرال کنگرویو فرمانده کل قوای اعزامی مصر نیز، تلگراف ذیل را مخابره نمود: «متمنی است احساسات عمیقه مرا به خاندان فقید سر عباس بهایی ابلاغ نمایید».[26] در مراسم تشییع جنازه عبدالبهاء، مقدم بر همه «سر هربرت ساموئل» حرکت می‌کرد! «سر رونالد استورز» مأمور سیاسی انگلستان، درباره تشییع جنازه عبدالبهاء می‌گوید: «ما در رأس مشایعین- که جمعیتی مرکب از کلیهٔ مذاهب و ادیان بود- سراشیبی کوه کرمل را با قدم آهسته بالا رفتیم، و این درجهٔ اظهار تأسف و احترام مشترک نفوس، با رعایت سادگی فوق‌العاده، در خاطر من کاملاً ماند!»[27]

■ **کلام آخر**

بهاییت در دوران عبدالبهاء به خصوص بعد از سفرهای او به اروپا و امریکا، با تحولات متنوعی مواجه شد. اگر بابیه با مستمسک قرار دادن نگرش‌های دینی سعی در قدرت‌طلبی داشت، بهاییان با نگرش‌های غیر دینی و فاصله گرفتن از هویت دینی و ملی و با ماهیت کاملاً غربی، به حیات خود ادامه دادند و غرب‌زدگی و وابستگی به اندیشه‌های اومانیستی و سکولاریستی و فاصله گرفتن از دین، در آنها افزایش یافت. به‌طوری که بررسی دقیق سخنان عبدالبهاء در محافل اروپایی و امریکا و بیان شعارهایی همانند «وحدت عالم انسانی»، بیانگر نوعی از خودباختگی در برابر هیمنه فرهنگ غربی است. در بسیاری از سخنان نامبرده، جریان غرب با همه آسیب‌ها و کجروی‌هایش، به عنوان یک جامعه آرمانی برای تحقق وحدت معرفی شده است. این طریقه ناراست و پراعوجاج، همچنان از سوی سران این فرقه دنبال می‌شود و نحله مزبور را، به ستون پنجم کانون‌های قدرت جهانی و استعمارگران مبدل ساخته است. آنچه هم اینک در کردار و مواضع بهاییان مشاهده می‌شود، امتداد روشی است که از سوی «سِر عبدالبهاء» پایه‌گذاری شده است.

***پی‌نوشت‌ها در سرویس تاریخ جوان موجود است.**

> **بهاییان با نگرش‌های غیر دینی و فاصله گرفتن از هویت دینی و ملی و با ماهیت کاملاً غربی، به حیات خود ادامه دادند و غرب‌زدگی و وابستگی به اندیشه‌های اومانیستی و سکولاریستی و فاصله گرفتن از دین، به تدریج در آنها افزایش یافت. به‌طوری که بررسی دقیق سخنان عبدالبهاء در محافل اروپایی و امریکا و بیان شعارهایی همانند «وحدت عالم انسانی»، بیانگر نوعی از خودباختگی در برابر هیمنه فرهنگ غربی به شمار می‌رود**

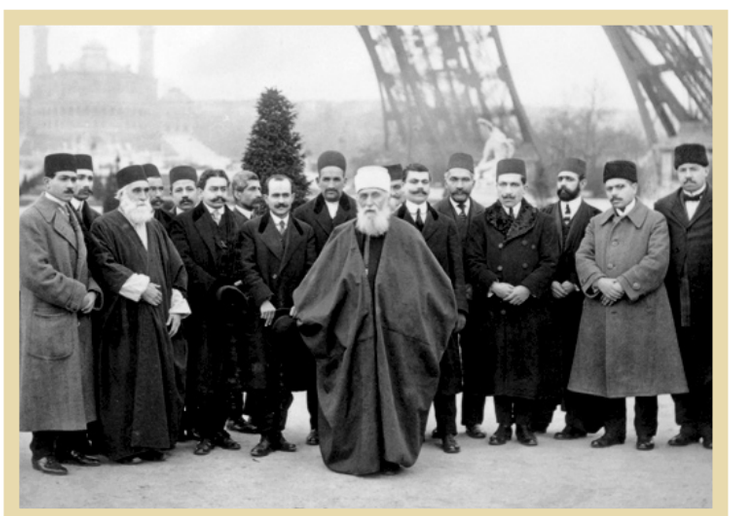

عباس افندی در سفر به پاریس

> **بهاییان از زمانی که تلاش‌ها برای یهودی کردن سرزمین‌های فلسطینی آغاز شد، روابط نزدیک خویش را با صهیونیست‌ها برقرار کرده بودند. آنان در اثر ملاقات با برخی سران صهیونیسم، از طرح‌های نهان و آشکار صهیونیسم جهانی نسبت به فلسطین بی‌خبر نبودند. بن‌زوی از فعالان صهیونیسم و رئیس جمهور بعدی رژیم اشغالگر قدس، خود به ملاقاتش با عباس افندی، تصریح دارد**